

(کاخ ودخمه اساتید سخن)

§ {کاخ} §

صنا دید سخن و معماران ملک بلاغت هر يك فرا خور خویش از سخن کاخی بلند و ابدی تأثیریا بر افراشته و علاوه بر جایگاه لایزال خود آن کاخ میزبانانرا تفرج گاه اهل ذوق و غمزدای خاطر خداوندان ادب و هنر قرار داده اند .

دیده حقیقت بین و چشم راست نگر بلندی و عظمت این کاخ را شناخته معمار توانا و شاعر بلند پایه آن را بر فراز قصر دیده و بر آستان وی دست بکش پشت تعظیم خم میسازد و هر گاه نایبائی از دیدار کاخ محروم و از زیارت معمار وی ممنوع ماند بایستی بهلاج چشم مردم خویش پردازد و دست از نکوهش آفتاب بردارد ، چاره ساز قامت ناسازی اندام خویش گردد و تشریف اعجاز و کرامت معمار را کوتاه نشمارد !

این معماران بزرگ و صنایع سخن خود نیز بتصریح و تلویح بدین کاخ عظمت و سرای جاودان اشارت فرموده اند چنانکه حکیم فردوسی فرماید

بنا های آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
بی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
حکیم نظامی فرماید

در لغت عشق سخن جان ماست
ما که نظر بر سخن افکنده ایم
شاعر بیمن صومعه بنیاد شد
شاعری از مصطبه آزاد شد
شکل نظامی که خیال منست
ما سخنی این طلل ایوان ماست
مردۀ اوئیم و بدو زنده ایم
جانور از سحر حلال منست

در مقام دیگر فرماید
تا نگوئی سخنوران مردند
پس صدسال هر کرا خواهی
جای دیگر فرماید

سر بآب سخن فرو بردند
سر برارد ز آب چون ماهی

طلسم خویش را درهم شکستم
بدان تاهر که دارد دیدنم دوست
اگر من جان محجوبم تن اینست
عروسی کونقاب از گل نموشد
نهان کی باشد از توجوه سازی
پس از صدسال اگر گوئی کجا او

بهر بیتی نشانی باز بستم
بیند مغز جانم را درین پوست
و گریوسف شدم پیراهن اینست
اگر پوشد ز چشم از دل نموشد
که در هر بیت گوید با تورا زی
زهر بیتی ندا خیزد که ها او

کاخ سخن اساتید مانند فردوسی و نظامی و سعدی و استادان دیگر از دستبرد حوادث روزگار مصون و تا ابد پایدار است و روزگار ادب و سخن کش ایندکاخ را بنیان کن نمی تواند شد ولی ممکن است غبار جهل و گرد نادانی بمرور زمان سیمای روشن کاخ را تازی ساخته یعنی در ابیات و غرف آن سقط و تحریف و زیاده و نقصان رخنه پیدا کرده و بدین سبب چهره شاهد معنی از دیده اهل صورت پوشیده ماند. آنگاه وظیفه پاسبانان کاخ است که گرد و غبار نقصان را از چهره کاخ ستوده و استاد کاخ نشین را نگذارند در پرده باشد این وظیفه را نسبت بکاخ معنوی استاد جلال الدین مولوی پاسبانان نیکو معمول داشته و در کاخ عظمت فردوسی و سعدی و خواجه هم تا حدی رعایت شده ولی نسبت به بسیاری از اساتید و بیشتر از همه نسبت بکاخ عظمت نظامی این وظیفه ادا نگردیده و چندان سقط و تحریف و زیادت و نقصان در آن راه

یافته که یکمرتبه کاخ بدان رخسندگی از روشنی و صفا و تابش افتاده و کاخ نشین از چشم های عادی مستور مانده است. در این دوره که مائیم کاخ سخن اساتید باسبان شایسته ندارد و اگر حال بدین منوال باشد دیری نمیگذرد که کاخها بی باسبان و کاخ نشینان بکلی از انظار نظارگی مستور و محجوب خواهند ماند پس از بقایای باستان سخن هر کس در هر کجا هست بایستی بیدرنک کهر خدمت بر بسته و درخور خویش کاخی از کاخهای اساتید را ازین گرد و غبار پاک و دیوان يك استاد را لافل از دست سقط و تحریف و اغلاط نجات دهد. از روزگار دیرین بنده نگارنده و کمترین باسبان کاخ اساتید را عزیمت چنین بود که کاخ سخن مشید و قصور عظمت صنا دید سخن عراق را از قبیل حکیم نظامی و استاد جمال الدین و استاد کمال الدین و رفیع الدین گرد و غبار سقط و تحریف از رخسار زدوده و عروس ابکار افکار آنها را چنانکه بوده در حجله گاه حقیقی بنشانند.

رای انجام این آرزو در تمام دوره عمر بقدر مقدور خویش از پیدا کردن نسخ خطی کهنه این چند دیوان و مطالعه و تصحیح فرو گذار نکرده و تنها سی دیوان خطی نظامی که در حدود هفتصد هجری تاهزار نوشته شده بتدریج بدست آورده و اینک دو سال است سر گرم مقابله و تصحیح شده و دوماهست که بچاپ کردن اشتغال دارد.

(دیوان جدید نظامی)

بعقیده ما این دیوان چنانکه منظور است هر گاه از طبع خارج شد نخستین دیوانیست که بعد از نسخه اصلی بخط حکیم نظامی باصحت و درستی کامل بعلاوه شرح و ترجمه و حلالغات و کنایات و ایات بدسترس خداوندان ذوق و ادب گذاشته می شود.

برای میخزن الاسرار شروع بسیار نوشته شده و در هندوستان نیز چندین شرح بطبع رسیده و همه اینک در دست ماست. این شروع آنچه در قدیم نگاشته شده بتصحیح کمک شایان میکند ولی در ترجمه و شرح ابیات چنانکه باید قابل استفاده نیستند و البته این دعوی ما را پس ازین اهل ذوق خواهند سنجید و تصدیق کرد.

دیوان قصیده و غزل نظامی نیز در حدود سه هزار بیت است که بیشتر از چهار کتابخانه هندوستان بوسیله فاضل ادب دوست (میرزا نورالله خان ایران پرست) مقیم کلاکت که خداوندش پاس و پاینده بداراد استنساخ شده و اینک نزد ما حاضر است.

باین وصف دیوان غزل و قصیده با شرح حال یک جلد و خمسه نظامی در پنج جلد که جمعاً شش جلد است طبع میشود و پس از خاتمه طبع این شش دفتر در دو مجلد قرار خواهد گرفت که هر مجلد بیش از نظامی چاپی کنونی و هر دو تقریباً پنجاه هزار بیت خواهد بود.

پس از طبع نظامی هم بلا درنگ بتوفیق یزدان و دستگیری عصر حکمت و ادب بتصحیح و طبع دیوان استاد جمال الدین و آنگاه استاد کمال الدین سپس استاد رفیع الدین لنبانی پرداخته و آنچه از یک نفر ضعیف خسته بی دستگیری چون من ساخته میشود انجام خواهیم داد و دعوی میکنم که در عراق تا کنون باین درجه هیچکس نسبت پاسبانی کاخ سخن اساتید ادای وظیفه نکرده بلکه در فارس و خراسان و آذربایجان هم

(دخه اساتید سخن)

استادان سخن با آن کاخ عظمت که اندکی شرح دادیم حاجتمند

دخمه نا پایدار خاکی نیستند ولی جامعه بشریت که همواره از سیر و تفریح آن کاخ بی زوال بهره مند شده برای اثبات بینائی و دانائی خویش بر تربت شاعر استاد دخمه ساز میگردد و عظمت و زیبائی آن دخمه از دانش پژوهی و هنر مندی جامعه حکایت میکند .

(دخمه فردوسی)

گوئی پس از خرابی مغول در خراسان روزگار فضل و ادب سپری و از دانشمندان پیشینه نشام و نشانی باقی نماند و گرنه چه گونه دخمه فردوسی تا کنون بی نشان بود و خراسان در صدد پیدا کردن و ساختن آن زیارتگاه ایران پرستان بر نیامد ! شاید هم اینگونه نیست و چون روزگار انجام این کار را بعصر سعادت حصر شاهنشاه پهلوی محول داشته بود و بایستی در این دوره این دخمه عظیم و کاخ رفیع اساس استواری یابد و بزرگترین شاعر عالم دارای بزرگترین دخمه و کاخ عالی گردد . اهالی خراسان پیش ازین بساختن کاخ وی بحکم تقدیر اقدام نکردند .

(دخمه سعدی و حافظ)

خطه فارس را در دانائی و بینائی سرآمد تمام ایالات و ولایات باید شمرد زیرا دخمه سعدی و حافظ را بخوبی ساخته و آراسته و زیارت گاه اهل دل مقرر داشته اند و هر گاه دست تطاول روزگار بدخمه آنان دراز شده و شکستگی پدید آورده فوری بجیران بر خاسته اند در عصر پهلوی نیز دخمه و کاخ آنان چون مرزوبوم کیان آبادیش پیش و روز بروز بر ترمیم و عمارت آن افزوده میشود و البته عصر عرفان پرور حکمت هم باعث افراشتهگی کاخ سخن و عرفان سعدی و حافظ شده درخور مقام آنان و شایان بیداری اهل فارس بهترین و عظیم ترین دخمه بشری برای هر یک مهیا خواهد گردید .

(دخمه مولوی)

آنگاه که قونیه از ایران جدا نشده بود پارسی پرستان عرفان دوست مرقد پاك و تربت تابناك مولوی را دخمه بندی كرده و قصری بهشت مانند بنیاد و اوقاف هنگفت بر آن زیارتگاه حصر داشته روز بروز بر عظمت افزوده اند و هنوز هم با آنکه اوقاف وی دستخوش غارت و یغما شده آن دخمه گل زیارتگاه اهل دلست .

(دخمه حکیم نظامی)

دخمه سخن سالار خطه فضل خیز عراق (حکیم نظامی) قمی را در گنجی که سانیکه پیش از انقلاب جنک عمومی دیده اند میداند که چه نفر و شکوهی داشته و تا آن زمان که این قسمت آذربایجان از ایران جدا نشده بود و پارسی نژادان را تبدیل ماهیت پیش نیامده بود با تزیینات صوری و معنوی مزین و همواره زیارتگاه جانها بود. پس از جدا شدن گنجی از ایران این دخمه پاك هم رو بخرابی گذاشت و در چند سال پیش از این گروهی نادان و اباه به نبش قبر وی برداخته و امانت هائی را که در ظرف هفتصد سال خیاات نکرده بود مانند صندوق منبت و دیباچه های کرانبها بر پنجه خیاات در ر بوده دخمه را نیز بصورت تپه و تلی در آوردند !!

در این باب - بز حسرت و ندامت از ما کاری ساخته نمیشود و آبادی و عمران آن دخمه دسترس نداریم و همین قدر می توانیم که کاخ سخن خود ساز وی را از غبار و گرد سقط و تحریف شستشو داده کاخ و کاخ نشین را در نظر ارباب نظر با بهترین صورت جلوه گر سازیم .

(دخمه استاد جمال الدین و استاد کمال الدین)

تنها شهری که بینائی و دانائی خود را انکار کرده و زبان مجیر الدین بیلقانی را با داشتن آنهمه سر مه بینائی بنگوش خود دراز ساخته اصفهانست !!

من نه تنها همیشه در صدد زدودن غبار غلط از رخسار کاخ سخن این دو استاد بودم بلکه از ده سال باین طرف برای ساختن دخمه آنان نیز در اصفهان رنجها برده و سودی حاصل نکردم .

هشت نه سال قبل چنانچه در اوراق ارمغان همان عصر منشور است با زحمت بسیار و گردش و تحقیق بی حد دخمه استاد کمال الدین را در مرحله جوباره و یهود آباد اصفهان پیدا کرده ولی از دخمه جمال اثری نیافتم .

در همان زمان سران اصفهانرا بانجمنی دعوت کرده اهالی را بساختن دخمه تشویق و این دعوت چند مرتبه در سالهای مختلف تجدید گردید ولی سرانجام دخمه بشکل خجالت آور آغاز باقی ماند و اکنون سرمایه سخریه و استهزای هر مسافر و گوینده و نویسنده است .

گویی اصفهان فرزندان خلف خویش را بدرود گفت و جز نژاد آلوده دروی مامن و مسکن ندارند و گرنه چگونه میشود که اهالی بندای شیادان هر روز هرون ولایت و زینبیه ساز شده ولسی دخمه بدران و نیاکان حقیقی خود را بکلی فراموش کنند .

استاد جمال الدین با آنهمه دفاع که در برابر مجیر الدین بیلقانی از اصفهان میکنند در مقام حقیقت سرائی چنین می گوید .

همه احوال خویشتن گفتم
چون بگفتم من از صفاهانم
نیز می گوید :

ایکه گفتی مرا که شایان نیست
تا کسی ذم زاد و بوم کند
آنکه از اصفهان بود محروم
میتواند که ذم روم کند؟

همین استاد که بمجیر الدین بیلقانی میگوید .

در صفاهان زبان نهادی باش
تاسرت را از این زبان چهرسد

در جای دیگر در ذم اصفهانیان ناخلف میگوید .

مردمی اندر او مجوی از انک همه چیزی در اوست جز مردم

و البته این نظر به نژاد اصفهان نیست و با دودمان بیدانکاف ترك و تازیست که در این شهر منزل گزیده و سرچشمه فساد و منبع نادانی و پستی بشمار بوده و هستند .

آری همین گروه بیکانه و دشمن اصفهانند که هنوز هم همان روش را رها نکرده و با علم و ادب هر روز دشمنی نو آغاز میکنند .

همین گروهند که همواره دجالی نوازچاه جهل بیرون کشیده و دنبال وی افتاده بر ضد سخن و ادب و شعر و شاعر و هر چیز مقدس و وطن زبان شتم میکشاید ! همین گروهند که هنوز پیش آهنگ ضلالتشان نام پر چم هدایت بخود بسته از یغمای مال و جان و ناموس اصفهان دست برنمیدارد .

همین گروهند که دیو را با سر و ش همسنگ خوانده اهرمن را بر یزدان برتری میدهند . همین گروهند که با همه لاف فضل و ادب هر - از بر - و آسمان از ریسمان باز شناخته پیغمبری نوح را منکر و خدائی کاورا اقرار دارند و در وصف عقل و در ایشان گفته شده

در کوش کسانی که درین بازارند آواز خرو نغمه داودیکست

همین گروهند که دخمه های اساتید سخن اصفهان تیشه جهالت ایشان خراب و بنام دشمنی سخن و ادب یا همراهی بیگانه هنوز دست از زیانکاری برنداشته فرزندان حقیقی اصفهانرا دست ستم از گریبان بر نمی گیرند .

استاد جمال الدین فرماید

زاد مرا شهر صفاهان ولیک رای ندارد که پسر پرورد

واگر چنین رای داشت هر آینه ساحت خود را از لوث وجود اینان پاک میکرد تا پای طاوس دیگر در اصفهان مصداق پیدا نکند .

باری از سخن دور واز مقصود مهجور ما ندیم آیا باید از عمران و آبادی دخمه استاد کمال الدین مایوس باشیم ؟ نه والبته مایوس نیستیم خاصه موقعی که شب سیاه اصفهان مبدل بروز سپید و روزگار نومیدی مبدل بعصر امید گردیده و یکی از فرزندان خلف اصفهان و یادگار سخنوران باستان (حضرت اشرف آقای فروغی) رئیس الوزرا (و حضرت اجل آقای میرزا قسم خان صور) حکمران شایان اصفهانست .

(حضرت آقای صور)

در طهران شما وعده عمران و ساختن مقبره استاد کمال الدین را بما دادید و هیچ کس خلاف وعده ازمهین مرد آزادی خواه پاک دامنی چون شما در تمام دوره عمر سراغ ندارد برای ما شکمی نیست که در این عصر سعادت ادب پرور که دخمه های اساتید سخن از خرابی رسته ورنک آبادی بخود گرفته دخمه این استاد هم در اصفهان بنام نامی (حضرت فروغی و سرکار عالی) رنگ و فروغ آبادی خواهد گرفت و دامن اصفهان از تنگ خجالت خرابی این دخمه پاک خواهد گشت اینک منتظر دیدار نتیجه ایم .

(وحید)

✽ حماسه اخلاقی ✽

اثر طبع وفاد آقای بینش

هان وهان کشور گشائی بین که بی ششیر کردم
از کسان یاری نجستم کار با يك تیر کردم
احتراز از حيله و پرهیز از تزویر کردم
در عمل نهستی و نه غفلت و تأخیر کردم

من نیروی قلم ملك سخن تسخیر کردم
سینه ظلم و خیانت را بتیر كك خستم
گفتی را گفتم و هرگز نپندیشیدم از کس
نامرا برنان گزیدم نیز خدمت را بعمت